

This is a Persian translation of

**Ernest Mandel,  
"What is Socialism?"**

Translated by: H. Azad



**Ernest Mandel**

**What is Socialism?**

مؤلف :

عنوان اصلی :

مأخذ اصلی :

**سوسیالیسم چیست؟**

عنوان فارسی :

ح. آزاد

مترجم:

بیدار، در کتاب "سوسیالیسم (معرفی آرای ارنست مندل)"

انتشارات :

۱۳۹۰

چاپ اول :

آرشیو اینترنتی ارنست مندل <http://www.iran-echo.com/mandel>

چاپ الکترونیکی :

"کنترل از راه دور" بنا شود. پلورالیسم واقعی مستلزم گزینش آگاهانه بین بدیل ملی (و بین المللی) است. و طبعا به معنای حذف سازوکارهای بی‌شمار متکی بر عدم تمرکز در سطح استانی، منطقه‌ای و ملی در شاخه‌های گوناگون فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی نبوده و به هیچ وجه ارگان‌هایی را دفع و حذف نمی‌کند که بر اساس گزینش‌های دموکراتیک در پایه عمل می‌کنند.

با توجه به رشد ناموزون تعادل اجتماعی- سیاسی قدرت در سطح بین‌المللی، ساختمان جامعه‌ی سوسیالیستی در سطح ملی آغاز خواهد شد. ولی سوسیالیسم به صورت کامل در سطح بین‌المللی عملی خواهد شد. و این بدان معناست که برای عملی شدن، سوسیالیسم باید کشورهای اصلی جهان را در بر گیرد.

با عطف به تعریف بالا، سوسیالیسم به هیچ وجه یک بهشت زمینی و یا عملی شدن آمال و آرزوهای هزار ساله نوع بشر و برقراری هماهنگی تمام و کمال بین فرد و جامعه و انسان و طبیعت نیست. و نیز سوسیالیسم به معنای "پایان تاریخ" نیست و یا تضادهایی را یکسر پایان دهد که نوع بشر را در چنگال خود گرفته است. اهداف پی گرفته شده توسط طرفداران سوسیالیسم بسیار معقول است: حل شش یا هفت تضادی که در طول قرن‌ها بشریت را در ابعاد توده‌ای محکوم به تحمل مصائب بی‌شمار ساخته است. باید استثمار انسان، ستم بر انسان، جنگ و خشونت‌های وسیع در میان نوع بشر رخت بربندد. گرسنگی و نابرابری باید برای همیشه محو شود. باید تبعیض نهادی و سازمان‌یافته علیه زنان و نژادها، علیه گروه‌های قومی و اقلیت‌های ملی و مذهبی که "فرو دست" انگاشته می‌شوند، پایان یابد. بحران‌های زیست محیطی باید از میان برداشته شوند.

من به عنوان یک سوسیالیست معتقدم که حل این تضادها هم برای نوع انسان به طور کلی و هم برای فرد فرد آحاد انسانی، موجب یک جهش بزرگ به پیش در عرصه

### سوسیالیسم چیست؟

#### برگردان ح. آزاد

بر اساس سنتی که توسط مارکس و انگلس پایه‌گذاری شده است، سوسیالیسم اولین و پائین‌ترین مرحله‌ی جامعه کمونیستی است. جامعه‌ای متشکل از تولیدکنندگان همبسته که به وسیله‌ی مالکیت اجتماعی وسائل تولید، سرشت اجتماعی و بی‌واسطه کار و برنامه‌ریزی برای برآوردن نیازهای انسانی (تولید ارزش مصرف و نه تولید کالا) مشخص می‌شود. جامعه بی طبقه و بدون دولت، یعنی در آن ارگان‌ها و دستگاه‌های ویژه‌ی اداری، مدیریت و یا تصمیم‌گیری جمعی جدا از توده شهروندان وجود ندارد.

چنین جامعه‌ای زمانی می‌تواند پا به عرصه ظهور بگذارد که به وسیله‌ی تولیدکنندگان و شهروندان (و هم‌چنین مصرف‌کنندگان) اداره شده و آن‌ها سرنوشت خود را خود به دست گیرند. چنین جامعه‌ای باید خود را از جباریت "قوانین بازار" (قانون ارزش) و استبداد مقامات زورگو و هم‌چنین از قید و بند دولت برهاند. الویت‌ها در استفاده از منابع در دسترس و زمان کار اجتماعی باید از طریق گزینش بین پیشنهادهای متعدد تعیین شود. درست به همین خاطر است که سوسیالیسم باید بر پایه‌ی پلورالیسم سیاسی در معنای واقعی کلمه و نه از طریق دولت تک حزبی و یا یک دستگاه واحد

خانواده‌های این بیکاران، کارگران پاره وقت و زنان "رانده شده از بازار کار" و نیز جوانانی که هرگز به اشتغال دسترسی نداشته‌اند را نیز وارد محاسبه کنیم، روشن خواهد شد که در کشورهایی که به اصطلاح "کشورهای ثروتمند" نامیده می‌شوند یکصد میلیون زن و مرد از فقر مادی، فرهنگی و اخلاقی رنج می‌برند و این تنها اولین مرحله بحرانی است که هنوز به اوج خود نرسیده است. اگر بورژوازی موفق به برقراری یک جامعه "دوگانه" شود این رقم لااقل به دو برابر افزایش خواهد یافت. این توهم که اوضاع بدون عواقب فاجعه‌بار و برای مدتی طولانی بر همین منوال به پیش خواهد رفت بر این فرضیه استوار است که اقتصاد بازار سرمایه‌داری به طور نامحدود انعطاف پذیر بوده و به اصطلاح "سازوکارهای خود تنظیم‌گر" آن همه توان هستند. فرضیه فوق به اتکاء این حقیقت تقویت می‌شود که بحران‌ها، جنگ‌ها و فجایع به وقوع پیوسته روال عادی "سوداندوزی" را از بین نبرده بلکه فقط به طور دوره‌ای آن را دچار توقف می‌سازند. برای ندیدن این حقیقت آشکار که این توقف‌های دوره‌ای دهه به دهه گسترده‌تر و جدی‌تر می‌شوند، باید کور بود. هر کس که بر این حقایق مسلم چشم فرو بندد مسلماً تاریخ قرن حاضر را به شکل بسیار مغرضانه‌ای مد نظر قرار داده است. اولین جنگ جهانی ده میلیون انسان را به کام مرگ فرستاد، دومین جنگ هشتاد میلیون نفر را. جنگ سوم جهانی باید چند میلیون نفر را از صحنه جهان محو کند؟ در فاصله دو جنگ جهانی تعداد بسیار زیادی جنگ‌های منطقه‌ای به وقوع پیوست. از جنگ جهانی دوم به بعد حدود 50 جنگ منطقه‌ای به وقوع پیوسته است. این رقم سال به سال اگر نه ماه به ماه افزایش می‌یابد.

در فاصله دو جنگ جهانی 30 میلیون انسان از قحطی در آسیا و در آفریقا دار فانی را وداع گفتند. این رقم به سادگی از 1945 به بعد با ضریب ده رو به افزایش نهاد. همان‌گونه که تراژدی اتیوپی نشان می‌دهد. فجایع واقعی در این منطقه تازه دارد شروع

پیشرفت و خودرسانی خواهد شد. این جهش بزرگ به پیش آن قدر عظیم است که آن را می‌توان با الغاء آدم‌خواری و برده‌داری مقایسه کرد. من بر آنم که چنین پیشرفتی آن وقت جامه عمل به خود خواهد پوشید که مالکیت خصوصی، کالا و پول ملغی شود. و الغاء آن پیش شرط زوال طبقات اجتماعی و دولت است. ولی من هم‌چنین معتقدم که بشریت تنها در برابر دو بدیل، از یکسو الغاء طبقات و دولت و پدیدار شدن یک فدراسیون سوسیالیستی در سطح جهانی و از سوی دیگر حفظ وضعیت موجود قرار ندارد. بدیل دیگری نیز در برابر ما قرار دارد و آن عبارتست از فروپاشی محتمل تمدن انسانی و یا حتی نابودی نژاد بشر در نتیجه رقابت‌های مهار گسیخته‌ای که هم‌چنان رو به افزایش بوده و یا ستیزهای خشونت باری که مداوما شدت می‌گیرند.

#### سوسیالیسم ضروری است

عرصه‌هایی که در آن‌ها گرایش‌های خود تخریب‌گر با وضوح بیش‌تری متجلی می‌گردند عبارتند از رقابت برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی از نوع هسته‌ای، بیولوژیکی و شیمیایی و تهدیدی که بر فراز توازن زیست محیطی سایه افکنده است. در این نوشته مختصر جای آن نیست که بتوان به همه آن منابع بی‌شمار علمی اشاره کرد که نشان می‌دهند چگونه تداوم روندهای مورد اشاره به نابودی نوع بشر و کره خاکی منجر خواهد شد. در این عرصه‌ها دیگر دو بدیلی که در برابر هم قرار دارند "سوسیالیسم یا بربریت" نیست بلکه "یا سوسیالیسم یا نابودی" است.

خطر فقر زندگی و قحطی در مناطق کم توسعه "جهان سوم" و این احتمال که بخش قابل ملاحظه‌ای از جمعیت کشورهای امپریالیستی به اقشار حاشیه‌ای و یا شبه حاشیه‌ای پرتاب شوند، کم‌تر تهدیدکننده نیست. اگر بپذیریم که در کشورهای امپریالیستی تا سال 1985-87، چهل میلیون بیکار وجود خواهد داشت و اگر ما

می‌شود. در فاصله دو جنگ، در 20 کشور به تدریج بساط شکنجه برقرار شد. اکنون پدیده شکنجه فراگیر شده و حتی در 60 الی 70 کشور جهان خصلت نهادی به خود گرفته است. تنها جنبه‌ی مثبتی که می‌توان به آن دلخوش کرد این است که از 1945 به بعد آشویتس و یا هیروشیما دیگر به وقوع نپیوسته است. ولی چه کسی آن قدر جسارت دارد که مدعی شود که در بیست سال آینده حوادث بالا دوباره اتفاق نخواهد افتاد؟

در نیمه اول قرن حاضر کویرگستری، آلودگی مرگ‌آور آب و فضا خصلت حاشیه‌ای داشته و به چند نقطه جهان محدود بود. اما اکنون ما ناگهان مطلع می‌شویم که به جز فجایی که در آمازون به وقوع پیوسته حتی نصف جنگل‌های آلمان در حال مرگ هستند.

دست کم گرفتن عواقب رو به افزایش گفته شده واقعا غیر مسئولانه است و هم‌چنین است طرح این نتیجه‌گیری که ما به نقطه غیرقابل بازگشت رسیده‌ایم. استدلال بدبینانه حاصلی جز عقلانی کردن ترس سرخوردگی و آشفتگی ندارد. این نوع استدلال‌ها برای مایوس کردن مردم است نه بسیج آن‌ها. و بر پایه‌ی هیچ استدلال علمی نیز استوار نیست. این برخورد قویا یادآور یک خردگریزی عامدانه است.

تمامی انواع موجودات زنده دارای غریزه تنازع برای بقا بوده و با دل و جان به زندگی چنگ می‌اندازند. بشریت نیز در این میان یک استثناء نیست. بدین ترتیب اگر هنوز فرجه زمانی باقی باشد تلاش برای خاموش کردن آتشی که باید خرمن وجود بشریت را بسوزاند بر تسلیم و رضا غلبه خواهد کرد. آری مبارزه برای سوسیالیسم ادامه خواهد یافت و این مبارزه بر دیدگاه‌های شکست‌طلبانه و قدرگرایانه درباره آینده بشریت غلبه خواهد کرد.

این تر که ما به طور اجتناب‌ناپذیر به سوی پرتگاه در حرکتیم بر تشخیصی نادرست از علل قیامت‌سرائی (روز محشر) بنا شده که بشریت را تهدید می‌کند. گرایش‌های خود تخریب‌گر نه از "سرمایه‌موروثی" و یا از برخی "نواقص مادرزادی" ما (این اصطلاحات ممکن است واژگانی بیولوژیکی باشد، اما مفهوم آن‌ها سوءظنی را متبادر می‌کنند که هم‌چون "گناه اولیه" است) ناشی می‌شود، و نه از "ستیزه‌جویی مردانه" و یا از نتایج اجتناب‌ناپذیر علوم و تکنولوژی (عقیده‌ای که باز هم سوءظنی را القاء می‌کند که یادآور هشدار انجیل درباره ممنوعیت خوردن میوه دانش است). فجایی که ما را تهدید می‌کند ناشی از وفور خرد و یا وفور علم نیست، بلکه حاصل نقصان هر دوی آن‌هاست.

تکنولوژی جدید ممکن است مصائبی به بار آورد اما این امر به خاطر آن است که ما از اثرات جنبی تکنولوژی، کاملا آگاه نیستیم. رشد علوم و پیشرفت‌های جدید توانایی ما را برای اجتناب از فجایع نه کاهش بلکه افزایش خواهد داد. آری مسئله واقعی در جای دیگری قرار دارد. پیشرفت در علوم طبیعی و کنترل فزاینده انسان بر طبیعت پا به پای - دقیق‌تر این است که گفته شود به بهای پرداخت و تضمین - فقدان کامل کنترل بشریت بر "طبیعت ثانوی‌اش" پیش رفته است؛ که بیان دیگر می‌توان آن را محیط اجتماعی، تحول ساختارهای اجتماعی و شکل دادن به رفتار اجتماعی نامید.

یکی از مهم‌ترین ژرف‌نگری‌های مارکسیسم درک این حقیقت است که علوم و تکنولوژی به وسیله عامل اجتماعی تعیین می‌شوند. دانشمندان غیر مارکسیست نیز به طور فزاینده‌ای به این نقطه نظر می‌گروند. مسلما تاریخ علوم و تکنولوژی دارای منطق خاص خود می‌باشد. در این رهگذر نیازهایی مطرح می‌شود که ذاتی این یا آن رشته علمی هستند ولی در همان حال به تحولات به وقوع پیوسته در رشته‌های دیگر ارتباط تنگاتنگی دارند. ولی تحولات اصلی بازتابنده یک منطق عمومی اجتماعی است که از

مسائل جدید و ساختارهای روحی جدید نشأت می‌گیرد و به نوبه خود با نیازها و منافع ویژه اجتماعی پیوند می‌یابد.

از این نظر مسابقه تسلیحاتی اتمی نتیجه‌ی گریزناپذیر فیزیک کوانتومی نیست. تحولات شیمی سنتتیک به طور اجتناب‌ناپذیری به آلودگی اقیانوس‌ها منجر نمی‌شود. کویرگستری حاصل پرهیزناپذیر تلاش برای افزایش بارآوری کار در رشته کشاورزی نیست. همه این تهدیدها و فجایع نتیجه انقیاد تحولات علمی و تکنولوژیک به استبداد سرمایه است. منطقی که در آن هر بنگاهی از پی به حداکثر رساندن سود خود می‌باشد. آن هم بدون توجه به آن که این امر چه نتایج درازمدتی برای نیروی کار، برای جامعه به طور کلی، یا برای تعادل زیست محیطی دارد زیرا منطق مزبور فرزند الزامات غیر قابل چشم‌پوشی رقابت و انباشت سرمایه است.

این پاره پارگی اجتناب‌ناپذیر دانش نیست که موجب فجایع سیاسی، زیست محیطی و اقتصادی می‌گردد. بلکه این اتخاذ تصمیمات جدا و بی ارتباط از هم در عرصه سرمایه‌گذاری بر اساس منافع کوتاه مدت و میان مدت است که منجر به بحران و جنگ می‌شود زیرا عواقب عمومی و درازمدت تصمیمات نمی‌تواند وارد محاسبه شود. تنها و تنها در این جا می‌توان منشأ ترکیب انفجاری و رو به افزایش خردگرایی جزئی و خردگرایی فراگیر را مشاهده کرد که گرایش تکاملی جامعه بورژوازی را خصلت‌بندی می‌کند.

این ما را به قلب مسئله رهنمون می‌کند. ضرورت سوسیالیسم از منطق حاکم بر جامعه بورژوازی، از منطق مالکیت خصوصی و اقتصادی بازار، از منطق معطوف به ثروت خصوصی و از همه بالاتر از سازوکارهای عمومی رقابت ناشی می‌شود که در هر عرصه‌ای هم‌چون محرک رفتار فردی و اجتماعی عمل کرده و پویایی تباہ‌کننده‌ای می‌آفریند که راه به فاجعه می‌برد. سرمایه راه خود را به هر جا و به همه جا می‌گشاید

حتی اگر این امر به قیمت 7000 میلیارد دلار بدهی و چند صد میلیون (در مناطق مرکز حاشیه در مجموع) بیکار باشد. تولید صنعتی بدون توجه به تخریب منابع طبیعی به پیش می‌تازد. ساختن بمب اتمی بدون توجه به پوچی و بیهودگی غول آسای قدرت "گشتار فوق تصور" انرژی هسته‌ای ادامه می‌یابد: بمب‌هائی که قادرند 10، 20 و یا حتی چهل برابر جمعیت دنیا را نابود سازند.

در دنیای مدرن این پویایی به طور فزاینده‌ای غیر قابل کنترل می‌شود. این امر هم به بخش سرمایه‌داری جهان مربوط است و هم به تقسیم جهان به دو اردو (ولی متاسفانه هر دو "اردو" بخشی از همان جهان جغرافیائی و بیولوژیک هستند). اما هنوز هم پیروزی بین‌المللی سوسیالیسم می‌تواند این روند را سد کرده، حرکت آن را متوقف و معکوس نموده و به آن نقطه پایان نهد. دستیابی به حق حاکمیت بر روش‌هائی که موجودیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی انسان را در جامعه سازمان می‌دهد به مسئله مرگ و زندگی مبدل شده است. بشریت باید کنترل نیروهای طبیعی را به دست گیرد. این تسلط باید تا آن‌جا به پیش رود که نیروهای طبیعی به عامل مرگ بشریت تبدیل نشوند.

هیچ نیروی خالص مکانیکی و هیچ "زنجیر گریزناپذیر حوادث" قادر نیست از همپشتی هفتصد و پنجاه میلیون تولیدکننده برای خاتمه سریع و همیشگی تولید سلاح‌های هسته‌ای، بیولوژیکی و شیمیائی - و حتی تمام سلاح‌های سنگین - و نیز تخریب زرادخانه‌های تسلیحاتی موجود و یا اتخاذ تدابیر لازم برای نظارت بر آنها تحمیل احترام به تصمیمات اتخاذ شده برای کنترل تسلیحات، ممانعت به عمل آورد. آن‌ها باید به صاحبان کارخانه‌های خود مبدل شده و آن‌ها را به شکل جمعی اداره کنند. اگر هفتصد و پنجاه میلیون مزدبگیر به تولیدکنندگان همبسته مبدل شوند هیچ "قانون عینی اقتصادی" و هیچ "قانون آهنین" قادر نخواهد بود مانع اختصاص دادن

در اختیار ما قرار دارند محلی برای ترس و بیم در باره به اتمام رسیدن گریزناپذیر انرژی و منابع معدنی باقی نمی‌گذارند. (1)

توزیع جهانی منابع و مجموع تولیداتی که برای از بین بردن قحطی و فقر لازم است ضرورتاً به معنای سقوط سطح زندگی تولیدکنندگان متوسط نیم کره‌ی شمالی نیست. این تجدید توزیع به میزان زیادی با استعمال منابعی حاصل خواهد شد که در شرایط حاضر دچار اتلاف می‌شوند و نقشی در سطح زندگی مردم ندارند. مراجعه به دو رقم در این عرصه بسیار روشن‌گر است.

هزینه‌ی جهانی نظامی‌گری به 700 میلیارد دلار در سال بالغ می‌شود. در طی ده سال گذشته استفاده زیر ظرفیت از توانائی‌های تولیدی صنعتی و کشاورزی در کشورهای امپریالیستی و کشورهای شبه - صنعتی وابسته، به بیست درصد رسیده است. هزینه ناشی از آن دو برابر هزینه‌های نظامی است. نسبت زمان کاری که برای مقاصد تولیدی مورد استفاده قرار نمی‌گیرد (زمانی که در طی آن کارخانه و کارگران هیچ چیز تولید نمی‌کنند) در اتحاد شوروی و اروپای شرقی حداقل به همین اندازه بالاست آن هم در جایی که هشت ساعت کار در روز "طبیعی" تلقی می‌شود (آندروپوف یکبار اظهار کرد که سالانه 33 درصد همه ساعات کار در صنعت اتلاف می‌شد). اگر ما این ارقام را با هم جمع کنیم، تصویری درباره ظرفیت‌های بشریت برای پاسخ گفتن به نیازهایش را به دست خواهیم آورد، حتی بدون در نظر گرفتن نیاز به احتیاط و قناعت در مصرف منابعی که بر پایه دانش علمی کنونی ما منابع طبیعی غیرقابل بازسازی تلقی می‌شوند. روشن است که تولید کالائی به یک باره از بین نخواهد رفت. تولید کالائی هم‌چنین با فرامین صادر شده توسط مقامات از بین نمی‌رود حتی اگر این مقامات مجری تصمیم اکثریت دموکراتیکی باشد که در یک انتخاب آزاد پلورالیستی و از طریق بحث و بررسی اتخاذ شده باشد. منافع تولیدکنندگان همبسته‌ای که وسائل تولید را در کنترل

مجموع زمان کار لازم برای تولید کالا و خدمات به برآوردن نیازهای منطقی آن‌ها شود: مشروط بر این که آن‌ها بلافاصله 20 یا 24 ساعت کار در هفته را به اجراء بگذارند و انسان‌ها را به دو گروه تقسیم نکنند: گروه زنان و مردانی که به بردگی 48 ساعت و یا 56 ساعت کار هفتگی تن در دهند و زنان و مردانی که دیگر کار پذیرفته شده‌ای و در نتیجه آن درآمدشان کم‌تر و کم‌تر می‌شود.

### 3- سوسیالیسم امکان پذیر است

نیروهای مولده به آن‌چنان درجه‌ای تکامل یافته‌اند که در سطح جهانی پیش شرط- های الغاء فقر و تولید کالائی به وجود آمده است. این امر مستلزم تجدید توزیع رادیکال منابع و از بین بردن سوء بهره‌برداری و یا استفاده اتلاف‌زای منابع (تولید تسلیحاتی، تولیداتی که برای سلامتی مضرند و...) می‌باشد. این امر هم‌چنین به تجدید آرایش سرمایه‌گذاری برای تعیین اولویت‌ها بر مبنای برآوردن نیازهای اساسی نیاز دارد که نه به شکل خودسرانه و یا اوامر فن‌سالارانه بلکه بر پایه ارجحیت‌های تولید و مصرفی استوار است که به طور دموکراتیک تعیین شده‌اند.

با این وصف من قانع شده‌ام که منابع موجود پاسخ به این مسائل را در چهارچوب یک دوره منطقی کوتاه زمانی امکان‌پذیر می‌سازد. هیچ دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم فقر اجتناب‌ناپذیر است و کالا و خدمات مکفی برای پاسخ گفتن به نیازهایی مانند خوراک، پوشاک، مسکن مناسب و معقول، فرهنگ، فراغت و حمل و نقل عمومی وجود ندارد. سخن گفتن از الغاء تولید کالائی یک آرمان‌شهر نیست. مسلماً تغذیه همه زنان و مردانی که در سیاره ما زندگی می‌کنند امکان‌پذیر است البته آن هم بدون به هم زدن تعادل زیست محیطی و مشروط بر آن که در سطح جهانی رشد جمعیت تحت کنترل در آید. آری شواهد نشان‌دهنده آغاز چنین کنترلی است. داده‌های علمی‌بی که

خود دارند در آن است که تا آنجا که ممکن است تلاش‌های تولیدی خود را به لحاظ اقتصادی مقرون به صرفه سازند. حقیقت بالا همراه با نیاز به گسترش مصرف در فراسوی نیازهای مقدماتی، موجب بروز تنش‌های اقتصادی اجتماعی خواهد شد. راه بهینه (و نه تنها راه ممکن) برای حل و فصل این تنش‌ها حفظ یک بخش تولید کالائی و پولی است - که ضرورتاً به تولیدات "اضافی" محدود شده است - در کنار بخش غیرکالائی و غیرپولی که در آن اصل توزیع بر اساس نیازها عمل می‌کند. هم - زیستی این دو بخش بدین معناست که هیچ جهش ناگهانی از سازمان‌دهی کنونی اقتصاد در کشورهای سرمایه‌داری و به اصطلاح سوسیالیستی به اقتصاد واقعی که مارکس و انگلس پیش بینی کرده بودند به وقوع نخواهد پیوست. در این میان ضرورت یک دوره انتقال وجود خواهد داشت. این دوره در کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی آغاز شده ولی هنوز به سرانجام خود نرسیده است.

منطق تاریخی این دوره گذار تضمین از بین رفتن تدریجی هم تولید کالائی و هم هر نوع تعیین و توزیع مازاد است که در انطباق با تمایل آزاد و دموکراتیک اکثریت تولید کنندگان، قرار نداشته باشد. این روند در عین حال امحاء نابرابری اجتماعی و مجموعه آن شرایط مادی را تضمین خواهد کرد که جامعه را به دو بخش اداره کننده و اداره شونده تقسیم می‌کنند. این شرایط طول زمان کار و هم‌چنین دسترسی به دانش و اطلاعاتی را نیز در بر می‌گیرد که موجب می‌شود تنها بخشی از جامعه در موضع مدیریت امور قرار گرفته و بقیه به کار تولیدی بپردازند. بدین ترتیب امحاء تولید کالائی با زوال طبقات اجتماعی و دولت پیوند می‌خورد.

معنای جوانب اصلی انقلاب تکنولوژیک سوم که اکنون وارد مرحله تعمیم‌یابی تدریجی و "عامیانه‌سازی" شده است نشان می‌دهد که جامعه عمل پوشاندن به دگرگونی‌های بنیادی مورد اشاره به امری کاملاً ممکن مبدل شده است. به موازات ارتقاء نیمه

اتوماسیون به رابوتیزه شدن و اتوماسیون کامل، تقلیل ساعات کار روزانه به نصف به هیچ وجه موجب سقوط تولید نمی‌گردد. در دنیای میکروالکترونیک همه زنان و مردان می‌توانند از دسترسی کامل و دموکراتیک به اطلاعات و علوم برخوردار شوند. همه آن - چه که گفته شد به لحاظ تکنیکی امکان‌پذیر و نسبتاً با سهولت قابل حصول است. مسئله اما سیاسی و اجتماعی است: چه تضمینی وجود دارد که امکانات عظیمی که توسط تکنولوژی مدرن ایجاد شده به فجایع جدید، سوء استفاده‌های جدید، امتیازات جدید و انحصارات جدید در خدمت اقلیت‌ها مبدل نشود؟ در این عرصه تنها یک پاسخ وجود دارد: آن‌ها باید تحت نظارت علنی و دموکراتیک یک سازمان همگانی متشکل از تولید کننده - مصرف کننده قرار گیرند.

تجارب تاریخی، از جمله تجربه به اصطلاح کشورهای سوسیالیستی، به طور مشخصی نشان می‌دهد که بقای اقتصاد بازار، به جز در شکل مطلقاً حاشیه‌ای، به طور گریزناپذیری موجب احیاء رقابت برای دسترسی به وسائل مصرف و مبادله (و حداقل در سطح معینی وسائل تولید) شده و گرایش به سوی احیاء انباشت خصوصی ثروت و بنابراین احیاء انگیزه‌های اقتصادی و اجتماعی که در پس آن قرار دارد، خواهد شد. این انگیزه‌ها نه فقط "جز جدائی‌ناپذیر سرشت بشری نیستند" بلکه صدها هزار سال از وجود آن‌ها خبری نبوده است. تا همین اواخر در جوامع روستائی و قبیله‌ای که اکثریت جمعیت بشریت را در خود جای می‌داد، خبری از این انگیزه‌ها نبود. اما هر گاه تولید کالائی آغاز به گسترش نماید (که عدم الغاء آن در همه فعالیت‌های اقتصادی اجتماعی و محدود شدن آن به برخی از عرصه‌ها به همان معناست) "تبلیغات سوسیالیستی"، "تعلیم و تربیت" و "ارشاد تمامیت‌گرایانه" هیچ کدام نمی‌توانند مانع شیوع چنین انگیزه‌هایی شوند.

هنگامی که تعاون و همبستگی بین تولیدکننده - مصرف‌کننده مشوق‌های خودخواهانه برای کسب ثروت شود، سوسیالیسم نهایتاً به یک نظام اجتماعی تحکیم شده مبدل خواهد شد که می‌تواند خود را، صرف‌نظر از اجبارهای خارجی - این اجبارها هم‌چنین شامل اجبارهای اعمال شده توسط دولت نیز می‌باشد - به طور خود کار بازسازی نماید. تعاون و همبستگی در جوامع اولیه نقش هژمونیک داشتند و باید به سرشت عمومی انسان مبدل شوند. سخن از جایگزینی همکاران و تعاون به جای خودمحوری، خیال‌پردازانه نیست، چون این خصائل دارای ریشه‌های مردم شناسانه هستند. الغاء فقر و "مبارزه برای حق زیستن" که از مبارزه برای الغاء فقر ناشی می‌شود شالوده‌های مادی برای دگرگونی را به وجود خواهد آورد. ولی دگرگونی در فضای اجتماعی و انقلاب در روان‌شناسی که از شرایط لازم برای تحقق این دگرگونی است مستلزم چیزی بیش‌تر از تکامل نیروهای مولده و "تشریک" صرف در تولید مادی و نیکبختی است. آری این دگرگونی مستلزم انقلاب در مناسبات تولید و مبادله می‌باشد که تعاون و همبستگی بین تولیدکننده - مصرف‌کننده را به موتور محرک فعالیت اقتصادی مبدل خواهد کرد. این انقلاب باید در زندگی روزمره و الغاء امتیازات مادی و اجتماعی بازتاب یافته و برای همگان قابل رویت باشد. هیچ‌کدام از این‌ها عملی نخواهند شد مگر تولید کالائی و رقابت ناشی از آن رخت بریندند. من در این جا نمی‌خواهم مراحل گوناگونی که منجر به امحاء تولید کالایی شده در جهان را تشریح کنم که از پس سرنگونی عمومی سرمایه‌داری و از دست‌آوردهای کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی سر بر خواهد آورد. من حتی نمی‌خواهم به طرح این مساله بپردازم که آیا چنین مراحلی عام هستند یا نه و یا از پذیرش این الوویت شانه خالی کنم که با توجه به مرحله کنونی تکامل علوم، بهتر آن است که مباحثات به تحلیل‌های مصلحت-طلبانه درباره مسایل اساسی‌یی که باید پاسخ گفته شوند مانند برنامه‌ریزی دموکراتیک

و خودمدیریتی محدود شوند یعنی به مسایلی که از روند واقعی انقلاب سوسیالیستی برخاسته و تا هم اکنون این انقلابات را به نابودی کشانده است. دقیقاً به همین خاطر است که مسایل بالا برای پاسخ گفتن به پیچیدگی‌های سوسیالیسم حیاتی بوده و من قصد دارم آن‌ها را در بُعد بسیار عمومی تاریخی‌اش مطرح سازم.